

دشمن دشمن من، دوست من نیست!!!

عابد توانچه

وبلاگ علیه وضعیت موجود

هجدهم دی 1385

<http://takravi.blogfa.com/post-8.aspx>

همچنان فکرم مشغول تضادهای جریان چپ و راست است. در اینکه از اصول فکری، هدفها، آرمانها و منافع طبقاتی گرفته تا شیوه های عمل سیاسی رو در روی یکدیگر قرار گرفته ایم شکی نیست. مسئله ی من نحوه عمل در برابر دشمن مشترک قدرتمندی است که بی هیچ شکی و شبهه ای از نظر امکانات مادی توانا و قدرت یک سرکوب دسته جمعی را در اختیار دارد.

عملا در حال حاضر نیروهای راست در ایران به سه بخش تقسیم می شوند. دسته اول معتقدند که تنها راه حل نجات ایران از شرایط فعلی، دخالت خارجی (به هر نحو ممکن) است. به غیر از مرتبترین دانشجویی این جریان هم اکنون همه ی بزرگان و تئوری پردازان این جریان در خارج از کشور پناهنده و یا مقیم هستند. دسته ی دوم گروه های راستی هستند که به دلیل داشتن گرایش ناسیونالیستی قوی با دخالت خارجی از نوع حمله ی نظامی مخالف هستند. دسته ی سوم زیر عنوان اصلاح طلبان شناخته می شوند که با آنکه از تریبون و فرصتی برای اعلام این نکته که معتقد به حفظ چهارچوب کلی نظام ایران هستند استفاده می کنند اما در مدت اخیر با قوت گیری احتمال وقوع حمله ی خارجی، کاهش شدید سهم این عده از منافع قدرت، تنگ تر شدن خطوط قرمز حاکمیت و پائین آمدن سطح تحمل پشت پرده قدرت ایران، در سکوت معنا داری فرو رفته اند و چشم به حوادث آینده دوخته اند. گروه اخیر به دو دلیل تمایل چندانی به تغییرات بنیادی و ساختاری در حکومت ایران ندارند. اول آنکه کم یا زیاد به هر حال صاحب منافع بسیاری در حکومت فعلی هستند و از طریق این سیستم ارتزاق می کنند و دلیل دیگر آنکه تقریبا همه ی بزرگان جریانات و گروه های اصلاح طلب شریک حاکمان فعلی در بسیاری از حوادث تلخ و خونبار دهه ی اول حیات رژیم مستقر در ایران هستند و نگران آینده خود در یک تحول سریع سیاسی هستند. این گروه بیشتر در آرزوی یک برخورد نقطه ای محدود و یا به وجود آمدن یک فضای تهدید آمیز جدی بین المللی علیه حکومت ایران هستند و امید دارند که در چنین شرایطی حاکمیت ایران دست به دامان آنها شود تا یکبار دیگر روی کار آمده و ضمن تلاش برای بهبود وجهه بین المللی و کاستن از تنشها به چانه زنی و افزایش سهم خود از منافع دولتی در ایران بپردازند.

این تقسیم بندی سه گانه کم و بیش در داخل جنبش دانشجویی نیز وجود دارد اما به هر حال به هم ریختگی هایی نیز که در محیط دانشگاه عادی است در این تقسیم بندی راه پیدا می کند. چیزی که در این میان اهمیت دارد پذیرفتن وجود این نیروها و تجزیه و تحلیل امکانات، هدفها و روابط آنان است. چپ نمی تواند بدون آگاهی کامل از موقعیت این نیروها و در نظر گرفتن وزن این گروه ها به عمل سیاسی دقیق دست بزند.

گریزی کوچک

متأسفانه همواره وجهه روشنفکری چپ در ایران بر وجهه کمونیستی و کارگری آن غلبه داشته است. نیازمندی به نیروهای ناسیونالیست کرد آفت بخش دیگری از چپ ایران بوده است. مستقر و محدود شدن بخش بزرگی از نیروهای چپ در مناطق کرد نشین این نیروها را از فضای کلی ایران در گذشته و حال دور کرده است.

هر گروه سیاسی که امید به نیروی مردم یک اجتماع داشته باشد باید در فضای واقعا موجود آن جامعه کار کند. «این حکم اساسا درست است که هرگاه آگاهی انقلابی توده ها را فرا گیرد، بر زمینه ی شرایط مادی توده ها، بیک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد. تنها نیرویی که قادر است جامعه را دگرگون کند؛ اما مسئله همیشه این بوده است که این آگاهی چگونه باید بمیان توده ها برده شود، چه سازمانها و وسایلی باید این آگاهی را بمیان توده ها ببرند، و از این طریق کدام اشکال سازمانی و اتخاذ چه شیوه ای از مبارزه می توان انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست، مسیری که به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی منجر می شود، انداخت و هدایت کرد؟»

شکی نیست که چپ در لحظه ای که واقعا نماینده طبقه ی کارگر در ایران باشد از پرداختن به بسیاری مسائل و قرار گرفتن در کنار هر جریانی بی نیاز است و باید به شدت دو قطبی مد نظر خود را تشدید کند اما مسئله اینجاست که چپ اکنون نمایندگی طبقه ی کارگر ایران را در اختیار ندارد. طبقه ی کارگر ایران نه دارای آگاهی طبقاتی است و نه مکانیسمی در حال حاضر برای برانگیختن این آگاهی طبقاتی توسط گروه های چپ طراحی شده است. تمامی حرکات اجتماعی در ایران از فقدان جسارت و امید رنج می برند. تا زمانی که که یک فرد مبارز با تمام وجود هدفی را که برای آن مبارزه می کند «ممکن» و حق بی چون و چرای خود نداند هیچ گاه به آرمانها و اهداف خود دست نخواهد یافت. در ایران طبقه ی بزرگ و ناراضی اما منفعلی وجود دارد به نام «حکومت شونندگان» که باید در جلوی «حکومت کنندگان» صف آرایی کند. در ایران امکان ایجاد کوچکترین تشکل کارگری مستقلی وجود ندارد. در ایران امکان چاپ و نشر هیچ نشریه کارگری ای وجود ندارد. محال ممکن است که نیروهای امنیتی ایران مجال نفس کشیدن به جریان کارگری ای را بدهند که احتمال داشته باشد بتواند قسمتی از طبقه ی کارگر ایران را رهبری کند. به جز دو مورد همه ی اعتراضات کارگری سالهای اخیر در ایران صرفا در واحدهای صنعتی متوسط و یا کوچک روی می دهد که حاصل وارد آمدن نهایت فشار ممکن به عده ای از کارگران و به وجود آمد یک خود انگیختگی آنی، احساسی و کاملا غیر مدون و کلاسه نشده است. جالب آنکه بلافاصله تمام نیروهای چپ خارج از ایران می کوشند این اعتراضات کارگری را منسوب به حزب و یا گروه خود کنند. واقعیت اینجاست که این اعتراضات نه به دلیل آگاهی بخشی گروه های پیشرو که به این دلیل است که کارگران این واحدهای صنعتی از تنها ابزار باقی مانده برای خود استفاده می کنند. من به هیچ عنوان منکر تلاشهای فردی و ارتباطی گروهی در میان طبقه ی کارگر ایران نیستم اما این تلاشها حتی منجر به حرکتی منسجم صنفی نیز نشده است چه برسد که از آن توقع حرکات سیاسی را داشت. گرچه شیددا از بیان این جمله رنج می برم اما گویا کمونیستهای ایران وظیفه ی اصلی خود را فراموش کرده اند. گرچه هر روز از نظر سیاسی چپ در داخل ایران منسجم تر و نیرو مند تر می شود و از پس بیش از سه دهه کشتار و سرکوب وحشتناک دوباره در حال کمر راست کردن است اما بدون ارتباط منسجم با طبقه ی کارگر آینده ای در پیش روی ما نیست.

امروز در دانشگاه و در جامعه همه به دنبال پاسخ «چه باید کرد؟» هستند. به جز کسانی که مستقیماً مرتبط با پروژه ی (به شکل) آقای سازگارا هستند و اوامر ایشان را اطاعت می کنند، سایر کسانی که به دخالت خارجی دل بسته اند به جهت ناامیدی و نداشتن پاسخی به «چه باید کرد؟» در این موضع قرار گرفته اند.

واقعیت این است که منافع سرمایه داری جهانی نه صرفاً با منافع که با هستی صاحبان قدرت و سرمایه در ایران به تضاد رسیده است. سرمایه داری ایران با تمام پیچ و تاب که برای هماهنگی و هم خوانی با سرمایه داری جهانی به خود داد همچنان وصله ی ناجوری بر پیکر سرمایه داری جهانی است. تصمیم به تغییر نقشه ی سیاسی خاورمیانه گرفته شده است. منطقه ای که کانون بزرگ ترین چالش پیش روی سرمایه در جهان یعنی مسئله ی «انرژی» است. خاور میانه منطقه ای است که اکثر حاکمان غیر مردمی آن روابط خوبی با کشورهای پیشرفته صنعتی دارند اما در جای جای آن یک بنیادگرایی خشک و خشن بر جوامع حکمرانی می کند. بنیادگرایی ای که هر لحظه می تواند شکل سیاسی به خود بگیرد و به دوقطبی استعمار کننده و استعمار شونده، دوقطبی کفر و ایمان را بیافزاید. تعداد جریاناتی که پتانسیل اعلام نمایندگی حکومت خدا در زمین را دارند در این منطقه بسیار زیاد است.

علی رغم تمام تلاشهای مخالفان جنگ در سرتاسر دنیا جنگها یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندند. کشتارها انجام می شود. مردمان جنگ زده با گرسنگی و بیماری دست و پنجه نرم می کنند، کودکان و زنان می میرند و منافع عده ای که باید تأمین می گردد.

مخالفان جنگ هیچگاه نتوانسته اند از وقوع جنگها جلوگیری کنند. حاکمان جمهوری اسلامی ایران می خواهند حکومت را به امام غایب خود تحویل دهند و سرمایه هنگفت حاصل از صدور نفت خام را در خدمت این امانت داری بکار گرفته اند اما سرمایه داری جهانی به منابع اولیه این چنین مهیا احتیاج حیاتی دارد. ساختار حکومت ایران توانایی بروز انعطافی که از آن می خواهند را ندارد بنا بر این باید جای خود را به حکومتی دهد که این توانایی را داشته باشد. این جابجایی قدرت در آینده ای نه چندان دور به وقوع خواهد پیوست و برای این منظور مسیر خونباری نیز طی خواهد شد. چپها باید چه نقشی را در این باره ایفا کنند؟ آیا مخالفت و تنها مخالفت یگانه استراتژی چپ در این مسئله است؟

از امروز سه مرحله ی زمانی پیش روی جنبش چپ است. مرحله اول مرحله ی قبل از قطعی شدن یک برخورد خارجی علیه حکومت ایران است. دومین مرحله به قطعیت رسیدن حاکمان ایران نسبت به این مسئله تا خارج شدن اوضاع از دست آنان است. سومین مرحله نیز آغاز کنترل حکومت جدید تا زمان عادی شدن اوضاع ایران است. چپ در مرحله ی اول فرصت دارد که هر چه می تواند برای بقای خود انجام دهد چرا که در مرحله ی دوم مسلماً حکومت به یک سرکوب کامل سیاسی دست خواهد زد و پیش از آنکه حتی به سراغ طرفداران حمله ی خارجی برود به سراغ نیروهای چپ خواهد آمد. دلیل این مسئله آنقدر روشن هست که برای درک آن نیازی به دلیل و برهان نباشد. در مرحله ی سوم نیز تجربه ی یوگوسلاوی، افغانستان و عراق نشان داده است که نیروهای چپ در

کنار هر نیروی سیاسی مخالف جنگ و سیاستهای مهاجمین آماج ترورهای بی سرو صدا و خزنده قرار خواهند گرفت. تنها فرصت چپ برای تصمیم گیری و عمل در مرحله ی اول است و ما با یک «په باید کرد؟» بزرگ دیگر رو به رو هستیم.

ارتباط دادن تمامی نیروهای چپ در همه ی قسمتهای جامعه به یکدیگر؟ مخفی کردن نیروها؟ ایجاد تشکیلات منسجم به منظور آمادگی برای عمل در شرایط زمانی و مکانی مختلف؟ آماده شدن به منظور حفظ نیروها در مرحله سرکوب داخلی و بعد از کشتار خارجی؟ ایجاد امکانات مادی لازم و منابع مالی؟ معطوف کردن تمامی توان چپ به مخالفت با حمله ی خارجی؟ و یا...؟ کدام گزینه ها را باید انتخاب کرد و چگونه باید به این انتخابها جامه عمل پوشاند؟ چه فرد، گروه و یا حزبی وظیفه ی سازماندهی نیروهای چپ در داخل و در شرایط فعلی به عهده دارد؟ چگونه می توان جریان چپ را تحت هماهنگی هر عامل هدایت کننده ای در آورد؟ این عامل هماهنگ کننده چگونه باید انتخاب شود؟ روابط چپ در این مراحل زمانی با سایر نیروهای موجود در جامعه چگونه باید باشد؟

چپ در جامعه ی بسیار کوچک دانشگاه با شرایط پیچیده ای رو به رو است. تعدادی از دانشجویان چپ اخراج شده اند. تعدادی دیگر در خطر اخراج هستند. دفتر تحکیم وحدت بعد از برگزاری شانزده آذر امسال در دانشگاه تهران عملاً به فعالیتها ی ضد چپ روی آورده است. قسمتی از امکانات رسانه ای سازمان ادوار تحکیم وحدت در اختیار چهار _ پنج مهره داخلی مرتبط با جریان حامی فخر آور قرار گرفته است. طننازان صدای آمریکا دوباره به جنب و جوش در آمده اند. کار به جایی رسیده است که با چراغ سبز مسئولین دانشگاه در دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران به فعالین چپ حمله ی فیزیکی شده است. عوامل یک نشریه به نام تلنگر که هر هفته در پنجاه و هشت صفحه صرفاً با موضوعات ضد چپ انتشار می یابد مخفیانه به انبار نمایشگاه کتاب چپها در دانشگاه وارد شده و مبلغ پانصد هزار تومان کتاب امنیتی انتشاراتیهای مختلف را از بین برده اند. یک ائتلاف علنی با سرعتی باور نکردنی از نیروهای راست با محوریت چپ ستیزی شکل گرفته است. این ائتلاف مخملی از نیروهای وابسته به سازگارا گرفته تا سلطنت طلبان و نیروهای وابسته به اصلاح طلبان تشکیل شده است و از تخریب گرفته تا سانسور خبری و حتی ایجاد مشکلات امنیتی روی گردان نیستند. این نیروها حتی زمانی که خانواده ی یکی از فعالین چپ تحت احضار و بازجویی نیروهای اطلاعاتی قرار داشت همگام با خواست حاکمیت نه تنها این خبر را سانسور کردند که با وقاحت حتی خانواده این فعال چپ را به دروغگویی متهم کردند.

تمایزات فکری و عملی بین نیروهای راست و چپ در دانشگاه هر روز وسیعتر و عمیق تر می شود که البته این مسئله کاملاً طبیعی بوده و باید از آن استقبال کرد اما آیا به راستی در شرایط فعلی جامعه و دانشگاه الزاماً تنها مسیر ممکن برای حرکت نیروهای راست و چپ عبور از امنیت و هستی تفکر مقابل است؟ آیا در شناسایی دشمن ضروری تر اشتباهی روی نداده است؟ چه چیز باعث شده است که در نظر راست و چپ «دشمن، دشمن من، دوست من باشد»؟ آیا باید دوش به دوش حاکمیت برای حذف تفکر مقابل حرکت کرد؟

در شرایط کنونی از نظر من «دشمن، دشمن من، بدون هیچ شکی دشمن قسم خورده ی من نیز هست»! تکلیف چپ با گروه های سلطنت طلب و نیروهای ناسالمی همچون طننازان صدای آمریکا مشخص است. اینها اگر چه توف سربالای نیروهای راست هستند اما به مدد امکانات مادی گسترده ای که از زمان چپاوله های دیکتاتور قبلی ایران در اختیار آنان قرار گرفته است یه سایر نیروهای راست را گرفته اند و شدیداً در حال تاثیر گذاری بر آنها هستند. گروه های دیگری هستند که فقط نام راست بودن را با خود یدک می کشند و می توان هم به تصحیح افکارشان پرداخت و هم با آنها عمل سیاسی مشترک انجام داد. علاوه بر این توده های دانشجویان هم هستند که گرچه تقسم بندی چپ و راست در رابطه با آنان بی معنی است اما با دقت کشمکشهای جریانات دانشجویی را زیر نظر دارند و در درون خود به قضاوت می پردازند و افکارشان پیرامون یک تفکر شکل می گیرد. چپ دانشگاه علاوه بر حضور فعال در «چه باید کرد؟» های جامعه باید به چه باید کرد های دانشگاه نیز پردازد.

یادداشت های من در این زمینه همچنان ادامه خواهد داشت

نوشته شده در دوشنبه هجدهم دی 1385 ساعت 23:54 توسط عابد توانچه
<http://takravi.blogfa.com/post-8.aspx>
علیه وضعیت موجود